



## ● من پاسخ تمام سؤالات را نمی‌دانم، پس چگونه ذهن کوچک و کنجکاو او را متقاعد کنم؟

کردن کودک، اصلاً کار درستی نیست. عکس‌العمل صحیحی که پدر و مادر باید در مقابل این کنجکاو نشان دهند، پاسخ دادن به تمام سؤالات است. البته ناگفته نماند که بعضی بچه‌ها بیش از حد و پشت سر هم سؤال می‌کنند، طوری که پدر و مادر نمی‌توانند بلافاصله به تمام پرسشهای آنان پاسخ دهند. پس چه باید کرد؟

بهترین راه برای کنار آمدن با این «چرا»ها این است که پاسخ خود را تا آنجا که ممکن است ساده و خلاصه کنید. پسر بچه چهار ساله‌ای از مادرش می‌پرسد: «چرا پسرها دامن نمی‌پوشند؟» و مادر به جای یک

دنیا در نظر کودک پدیده‌ای است که باید شناخته شود و این شناسایی می‌تواند با لمس کردن، لگد زدن، چسبیدن، مکیدن، بوییدن و خیره شدن به دست آید.

سه‌س در سالهای پیش از مدرسه، طفل نوپا به مرحله جدیدی وارد می‌شود که از روشی آگاهانه‌تر و هوشمندانه‌تر برای شناخت جهان پیرامون خود استفاده می‌کند. تصاویری می‌کشد، خود را جای افراد دیگر می‌گذارد، دوستان خیالی خلق می‌کند، رفتار بزرگترها را تقلید می‌کند و سعی می‌کند زیبایی را که آموخته است، تا حد امکان به کار گیرد و پشت سر هم می‌پرسد: «چرا؟» و در همین

در یک بعد از ظهر آرام، دختر چهار ساله‌ام به طور ناگهانی و غیرمنتظره از من پرسید: «مادر چرا ما نمی‌توانیم به دیدن خدا برویم؟» با توجه به سن او، دادن یک پاسخ منطقی و فلسفی در مورد خدا و ملکوت کاری بیهوده بود. بنابراین نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم جوابی مناسب با ذهن کوچک او بیابم: «ما نمی‌توانیم او را ببینیم اما او همه جا و پیش همه هست.» البته این پاسخ کمی رسمی به نظر می‌رسید. در هر حال این دختر کوچک، وارد مرحله سنی جدیدی شده بود که «چرا»های زیادی در ذهنش به وجود می‌آمد. درست همان طور که گفتن «نه» بین

## گرمها چشم ندارند؟

## پسرها دامن نمی‌پوشند؟

## رنگ به دیوار می‌چسبد؟

جواب طولانی، فقط می‌گوید: «چون دامن، مخصوص دختران است.» ذهن بچه‌ها برای درک یک جواب کامل و پیچیده توانایی ندارد؛ در حالی که پاسخهای ساده و کوتاه، به طور نسبی کنجکاوای آنان را ارضا می‌کند. اصلاً یک طفل دو ساله قادر نیست جواب بسیاری از چراهای خود را بفهمد اما چه بفهمد و چه نفهمد، همچنان به سؤال کردن ادامه می‌دهد. اگر فرزند خردسال شما پرسید: «چرا مردم می‌میرند؟» پاسخی کاملاً ساده و البته صحیح به او بدهید: «چون بدنشان فرسوده می‌شود و از کار می‌افتد. و وقتی بدن از کار افتاد، آدم می‌میرد.» معمولاً کودکان در چنین مواقعی چندان دنبال جریانی را

سن است که کم کم مفهوم دلیل و برهان را درک می‌کند.

بچه‌هایی که در سنین قبل از دبستان هستند، نسبت به آنچه که در جهان پیرامونشان می‌گذرد، آگاهتر از کودکان نوپا هستند؛ این آگاهی، کنجکاوای آنان را شدیداً تحریک می‌کند و سؤالات زیاد و متعددی را برمی‌انگیزد.

### ◀ چگونه به سؤالات پاسخ دهید؟

گفتن «چرا» بخشی طبیعی از مراحل رشد یک کودک است. گرچه ممکن است تمام این سؤالات برای مادری که سرش خیلی شلوغ است، خسته کننده باشد اما دلسرد و ناامید

بچه‌های دو ساله بسیار رایج است، گفتن «چرا» برای کودکان سه - چهار ساله جذابیت خاصی دارد. گاهی اوقات این «چراها» تا حدی علمی و تخصصی هستند: «چرا آب توی استخر آبی است؟» و گاهی اوقات عاجز کننده هستند: «چرا رنگ به دیوار می‌چسبد؟» یا «چرا گرمها چشم ندارند؟» گاهی نیز موجب شرمندگی بزرگترها می‌شوند: «چرا آن آقا این قدر چاق است؟»

اگر متن سؤالات را کنار گذاریم، بدون شک «چرا»ها نشانه یک ذهن هوشیار، فعال و در حال رشد است. در دو سال اول زندگی،

● بهترین راه برای کنار آمدن با این «چرا»ها این است که پاسخ خود را تا آنجا که ممکن است ساده و خلاصه کنید.

کارول بیل کووسکی  
ترجمه ندا سهیلی



نمی‌گیرند و به سراغ سؤالات و موضوعات دیگر می‌روند.

البته ممکن است بچه‌های تیزهوش و بسیار کنجکاو، زود قانع نشوند ولی نگران نباشید، در این صورت بچه مجدداً این سؤال و یا سؤالاتی از این قبیل از شما خواهد کرد و شما متوجه می‌شوید که او قانع نشده است و آن وقت می‌توانید توضیح بیشتری به او بدهید: دختر شش ساله‌ای که زن فقیر کنار خیابان توجهش را جلب کرده بود، پرسید: «چرا او از ما پول می‌خواهد؟» مادر گفت: «چون گرسنه است.»

- چرا غذا نمی‌خورد؟

- چون پول ندارد.

- چرا پول ندارد؟

- چون کار نمی‌کند.

- چرا کار نمی‌کند؟

- چون مریض است.

- چرا مریض است.

- چون خیلی فقیر است و ما نسبت به او

وضع بهتری داریم.

بالاخره سؤالات تمام شد.

چند پاسخ ساده توانسته بود کنجکاو دخترک را ارضا کند اما پاسخهای مفصل و پیچیده ذهن او را خسته کرده و جلوی سؤالات بعدی او را می‌گیرد. بدون اینکه حس کنجکاو او ارضا شود.

موقع رفتن به خانه، پسر سه سال و نیمه‌ام که در صندلی عقب ماشین نشسته بود پرسید: «چرا من می‌توانم دستم را بالای سرم نگه دارم؟» شوهرم که متخصص فیزیوتراپی است چنان توضیح مفصلی به او داد که ۱۵ دقیقه طول کشید. او گفت مغز پیامهایی به عضلات می‌فرستد و سپس اسم تمام عضلات بازو و دست را گفت. پس از تمام شدن توضیحات او، پسرم فقط گفت: «آه، فهمیدم.» و دیگر تا رسیدن به خانه کلامی حرف نزد!

### ◀ وقتی جواب را نمی‌دانید

گاهی اوقات پیش می‌آید که نمی‌توانید اطلاعات جدیدی به کودک بدهید، چون اصلاً جواب سؤال او را نمی‌دانید. مثلاً شاید ندانید «چرا آسمان آبی است؟» اصلاً ناراحت نشوید. به خاطر داشته باشید هیچ کس، همه چیز را نمی‌داند. ندانستن پاسخ، چندان بد نیست، بدتر از آن،

نادیده گرفتن سؤال کودک است زیرا او تصور می‌کند افکارش برای شما مهم نیست. در حالی که توجه به پرسشهای او نشان می‌دهد که کودک برای شما اهمیت دارد. اگر کودکان از شما سؤالی پرسید که جواب آن را نمی‌دانید بگویید: «سؤال بسیار خوبی است ولی من جوابش را نمی‌دانم.» سپس با مشورت با کسی که مطلع است یا مطالعه کتابی که درباره موضوع، توضیح مناسبی می‌دهد؛ پاسخ را بیابید. با این کار نه تنها به او نشان می‌دهید که سؤالش برایتان مهم است بلکه او را به پرسش بیشتر تشویق می‌کنید و نیز راهی برای حل مشکلاتش به او می‌آموزید که می‌تواند در تمامی زندگی از آن استفاده کند.

### ◀ زمانی که وقت با شما یار نیست

زمانی پیش می‌آید که شما جواب سؤال را می‌دانید اما وقت یا حوصله برای دادن را ندارید. اگر صبح است و شما دیرتان شده یا غروب است و تازه به خانه رسیده‌اید، می‌توانید بحث و پاسخ را برای مدتی به تأخیر بیندازید. «الان، سرم شلوغ است، بعداً در موردش صحبت می‌کنیم.» و برای اینکه فراموش نکنید، سؤال او را روی کاغذ یادداشت کنید و در معرض دید قرار دهید.

اگر شما خود را پدر یا مادری نشان دهید که آماده گوش دادن به سؤالات است، فرزندان نیز تمایل بیشتری برای پرسش پیدا می‌کنند. بچه‌هایی که به سن مدرسه رسیده‌اند، سؤالات کمتری می‌پرسند چون در بسیاری از موارد، با خواندن، صحبت کردن و مشورت با والدین یا معلمان، جواب خود را می‌یابند.

### ◀ زمانی که سؤال، تنها یک سؤال نیست

زمانی می‌رسد که «چرا»های یک بچه تنها بیانگر حس کنجکاو او نیست بلکه وسیله‌ای برای جلب توجه شماست. شاید می‌خواهد حد و مرز را بشناسد و یا موقعیت را بررسی کند. پس سعی کنید به آنچه که ممکن است پشت یک سؤال نهفته باشد، توجه کنید و انگیزه اصلی او را از طرح این سؤال دریابید. زمانی که تازه از کار برگشته‌اید و او با «چرا»هایش شما را به رگبار می‌بندد، در واقع راهی یافته تا دلتنگیش را ابراز کند، پس بهتر است اندکی از وقت خود را به او

اختصاص دهید.

جای تعجب نیست که بیشتر «چراها» معمولاً در موقع رفتن به رختخواب گل می‌کند. بچه برای اینکه دیرتر بخوابد، می‌گوید: «فقط یک سؤال دیگر، چرا...؟» در پاسخ بگویید: «چه سؤال خوبی، ولی تو فعلاً باید بخوابی. فردا صبح راجع به این موضوع صحبت می‌کنیم.»

بعضی «چراها» به حوزه مسئولیت شما مربوط می‌شوند. مثلاً: «چرا من نباید برای صبحانه، بستنی شکلاتی بخورم؟» و شما می‌توانید بگویید: «چون بستنی دسر است و تو نمی‌توانی برای صبحانه دسر بخوری.» اگر چنین پاسخی او را راضی نکرد، نهایتاً مجبور می‌شوید بگویید: «چون من می‌گویم.» ولی بهتر است این گونه بیان کنید: «تو هنوز آن قدر بزرگ نشده‌ای که بدانی چه چیز برای خوب است و چه چیز بد. شاید از نظر من خوشتر نیاد و ناراحت شوی اما من اینجوری می‌پسندم. وقتی بزرگ شدی خودت هر روشی که خواستی داشته باش.»

نکته دیگر اینکه این مرحله کنجکاو، لازمه رشد کودک است، و اگر شما بتوانید با تشویق او و دادن پاسخهای کوتاه و ساده، شعله کنجکاو او را مشتعل نگه دارید، موفقیت و پیشرفت او را در آینده تضمین خواهید کرد ■



**مانتو سرای**  
**خاتم**  
میدان هفتم‌تیر  
جنب مسجدالجواد  
تلفن: ۸۲۲۵۸۵



# یک چهارم خشکی جهان کافی نیست!

فاطمه سالاروند

روزافزون آثار بزرگان دیروز و امروز و هم سختکوشی و مداومت، هر چه زودتر به ذهن و زبان خاص خود دست یابد، شعر زیبای وی را که از بافت و زبانی نسبتاً منسجم و پاکیزه برخوردار است در معرض قضاوت خوانندگان و خوانندگان شعر امروز قرار می‌دهیم: ■

از اینکه شاعران جوان با اتکا به ادبیات غنی و سنتهای ارزشمند شعر سرزمین خود به عرصه‌های تازه روی کرده‌اند، بسیار خوشنودیم. بنابراین، نه آنکه تأثیرپذیری فاطمه سالاروند از احمد شاملو، بویژه از شعر «از زخم قلب آبایی» آن شاعر را منفی نمی‌دانیم؛ با این امید که سراینده «یک چهارم خشکی جهان کافی نیست» با مطالعه

در معابر شلوغ  
هنگام که زیر سنگینی هزار جفت چشم بی‌جفت و بست  
خم می‌شوید  
خواهران روسپی‌ام  
هنگام که در مردابهای یأس و پشیمانی و حقارت  
دست و پا می‌زنید  
بر کدامتان بگیریم؟

دختران نجیب عاشق  
که دوست می‌داشتید  
که دوست می‌دارید  
که دوست خواهید داشت  
که از بیم ملامت  
عشق را در نه توی دلتان پنهان کرده‌اید  
که در اشتیاق و انتظار  
قطره قطره ذوب می‌شوید...

آه خواهران من در چهار گوشه دنیا!  
خواهران گورستان در آفریقا  
خواهران آفتابسوخته‌ام در مزارع هندوستان  
خواهران داغدار و حشترده‌ام در بوسنی  
که بادهای هرزه  
بکارت شریفان را  
غارت می‌کنند

خواهران دردهای بزرگ تاریخی  
من،  
امتداد فریادهای زخمی شمایم  
مرا با همه شما نسبتی هست!

آه، خوا...  
مادر من و همه خواهرانم  
سه چهارم جهان  
گره‌های تست  
اشکهایی که به خاطر همه دخترانت ریخته‌ای  
اها، مرا  
یک چهارم خشکی جهان کافی نیست  
بغض هزار هزار ساله خواهرانم در گلوی من است ■

می‌خواهم گریه کنم، انا  
همین یک چهارم خشکی جهان کافی نیست  
بغض هزار هزار ضربه تازیانه  
بغض هزار هزار مرتبه تنهایی و ترس و تحقیر  
بغض هزار هزار ساله خواهرانم  
در گلوی من است

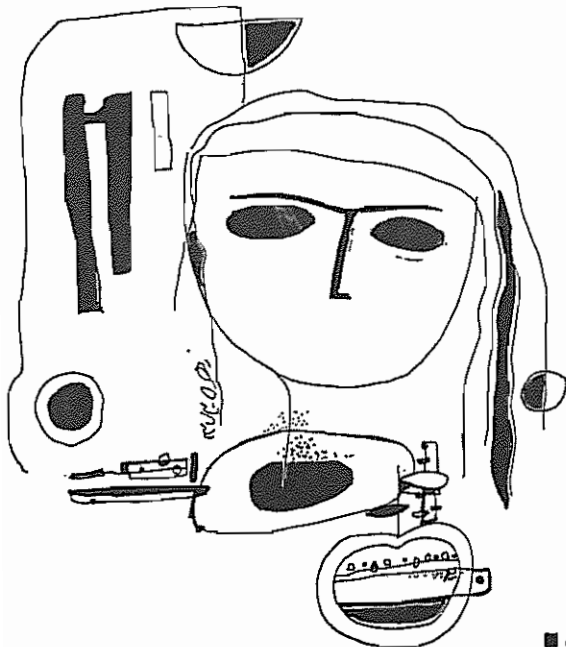
آه، خواهران من!  
خواهران نادیده دیروز  
خواهران ناشناخته فردا  
بر کدامتان بگیریم؟

خواهران معصوم زنده به گور شده‌ام  
که میل گرم زیستن  
در سرمای خروارها خاک مدفون شد  
و تبسم ناتمامتان  
در خشم و نفرت و انزجار  
رنگ باخت

خواهران بردگی، بی‌کسی، رنج  
خواهران حرما، حسرت، رنج  
خواهران دردهای بزرگ تاریخی  
بر کدامتان بگیریم؟

خواهران روستایی‌ام  
دختران نجیبی که پای دار قالی  
پلک می‌گشایید  
دختران بام تا شام، کار و کار و کار  
دختران خسته بی‌هیچ دلخوشی...  
خواهران شهری‌ام  
دختران گمشده در دود و دروغ  
دختران لبخندها و عشقهای مصنوعی...  
بر کدامتان بگیریم؟

دختران شرم و بلوغ و اشکهای پنهانی،  
دختران ترس  
در کوچه پس کوچه‌های خلوت زندگی،







باربارا وایتهد  
ترجمه شروین شمالی

طلاق و تأثیر آن بر کودک، یکی از بحث برانگیزترین موضوعات روز است. طبق نتایج مطالعات در امریکا، زوجها در مقایسه با نسلهای پیشین، دیگر چندان ارزشی برای ازدواج دائم قایل نیستند. این گرایش عملاً در میان تمامی ملل پیشرفته مشهود است اما پدیده طلاق در هیچ کجای دنیا بیش از آمریکا رواج نداشته است.

همه ساله حدود یک میلیون کودک، شاهد از هم پاشیدگی خانواده خود هستند؛ و به همین میزان نیز کودکان نامشروع متولد می شوند. از هم پاشیدگی خانواده، خلأ عمیقی میان خواسته های والدین و علایق کودکان به وجود می آورد چرا که غالباً تلاش پدر و مادر برای رهایی از بیوندی ناموفق، با نیاز کودک به دوام و پایداری خانواده مغایرت دارد.

طلاق، مشکلات روزافزونی در خانواده به وجود می آورد. نتیجه تحقیقات در امریکا

نشان می دهد که درصد خودکشی، بزهکاری و خشونت نوجوانان به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. با توجه به تأثیر آشکار جدایی مادر و پدر بر زندگی فرزندان، باید انتظار داشت که طلاق به مثابه بحرانی حیاتی در زندگی اجتماعی انسانها تلقی شود. ■

علی رغم پیامدهای آشکار جدایی والدین در زندگی کودکان، گروهی چنین می پندارند که تغییر در ساختار خانواده روی هم رفته مثبت است. تا مدتها هیچ گونه شاهد و مدرک مستدلی برای رد یا قبول این نظریه موجود نبود. در کتابهای دهه ۱۹۴۰، این نظریه به وضوح به چشم می خورد که کودکان باید در سایه محبت مشترک پدر و مادر قرار گیرند، نه فقط محبت یکی از آنها و در دهه ۱۹۵۰، اکثر مردم آمریکا بر این باور بودند که

تقریباً از هر سه ازدواج  
کودک، حاصل این از هم پاشی  
که داستان زندگی خود را از  
کسی ده ساله بود که پدر و مادری پس  
۱۲ سال زندگی مشترک از هم جدا شدند.  
حالا ۱۸ ساله است و با پدرش زندگی  
می کند.  
روقتی سامان و بابا به من گفتند  
می خواهند از هم جدا شوند، من  
می کردم که وحشتناکترین واقعه ممکن  
اتفاق افتاده است. من و خواهر بزرگم، یک  
پیش پدرم بودیم و یک هفته پیش مادرم  
همیشه نگران بودم که چطور احساساتم را  
پدر یا مادرم ابراز کنم. اگر پدر می آمد که  
برود و من او را در آغوش می گرفتم، همه  
موقع حس می کردم که باید سامان را هم  
کنم.  
از شیوه زندگیمان متفر بودم. دلم می خواست  
دوستانی داشته باشم اما همیشه بین این  
و آن خانه سرگردان بودم. پدر بعد از یک  
دوباره ازدواج کرده، اما من هیچ وقت  
توانستم با زن او کنار بیایم. بالاخره یک  
پیش سامان به شهر دیگری منتقل شد و  
مجبور بودم برای اینکه درس را ادامه دهم  
همان جا بمانم. خیلی دلم گرفته بود  
نمی خواست با پدر و نامادرم زندگی  
دوست داشتم با مادرم باشم، اما چاره  
نداشتم.»



# طلاق

## زوال یک تمدن کوچک

گزارشی از ۳۰ سال تحقیق و مطالعه در مورد طلاق و تأثیرات آن بر کودکان در آمریکا

پس از گذشت تقریباً دو دهه از آغاز تحولات در ساختار زندگی خانوادگی و انجام پژوهشهای تجربی در این زمینه، حقایق دیگری آشکار شد و برای نخستین بار، مسأله طلاق از دیدگاه کودکان نیز مورد بررسی قرار گرفت. در سال ۱۹۷۱، روان‌شناس بالینی جودیت والرستین، به همراه تنی چند از

همکارانش با تعدادی کودک که به تازگی والدینشان از هم جدا شده بودند، مصاحبه‌ای انجام داد و سال بعد نیز این مصاحبه‌ها را تکرار کرد. گروه تحقیق، پس از گذشت سالها هیچ گونه بهبود معجزه‌آسایی در این کودکان

مشاهده نکرد. در واقع اکثر این کودکان از نظر روحی، در وضعیت بدتری به سر می‌بردند. گزارش این پژوهشها، با واکنش منفی برخی محافل رو به رو شد و گروه پژوهشگر، نامه‌های معترضانه‌ای از سوی درمانگران، والدین و وکلا دریافت کردند.

زن و مرد باید به ازدواج ناموفق خود ادامه دهند تا از آسیب روحی فرزندان خود جلوگیری کنند.

اما بعدها تحولی در دیدگاه عموم پدید آمد: طلاق، که زمانی بر هم زنده سعادتمندان تلقی می‌شد، اکنون عامل آسایش بزرگترهای ناسازگار بود. به اعتقاد یکی از نویسندگان آن زمان، صرف وجود پدر و مادر در کنار هم نمی‌تواند خوشبختی کودک را تضمین کند. در پی رواج این قبیل نگرشهای خوشبینانه، بسیاری از صاحب نظران به این باور دست یافتند که تأثیر روانی طلاق بر بچه‌ها تنها مانند یک سرماخوردگی بسیار شدید است که بیمار ابتدا به شدت احساس ناراحتی می‌کند ولی دیری نمی‌گذرد که بهبود می‌یابد. بنابراین پس از طلاق والدین، هیچ گونه آسیب دائمی متوجه کودکان نمی‌شود و آنان به سرعت به وضعیت عادی برمی‌گردند.

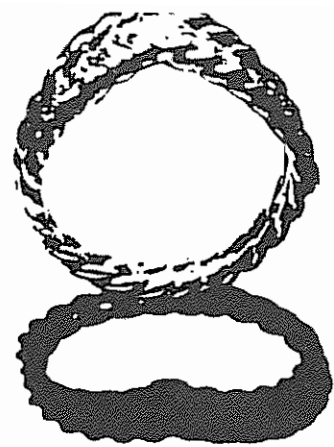
چ به طلاق می‌انجامد و هر ساله هزاران کودکانی چون کنس، ادویس و سوزان

خانواده سوزان، پنج سال پیش، وقتی که او هفت ساله بود، از هم جدا شدند. حالا پدرش ازدواج کرده و سوزان با برادران و خواهرانش در کنار مادرش زندگی می‌کند.

«وقتی مامان به ما گفت که پدر فصل دارد از پیش ما برود و با کسی دیگری زندگی کند، من اصلاً باور نکردم. مامان به سختی جلوی گریه‌اش را گرفته بود، اما من زدم زیر گریه و پدر هم گریه افتاد. حسایی گیج شده بودم من همیشه فکر می‌کردم که مامان و بابا از زندگی با هم خیلی راضی‌اند.

همیشه به آن تعطیلات تابستانی فکر می‌کردم که پدر فوتسال بازی می‌کرد و مادر برای حسه چای و کیک می‌آورد. برایش عذاب‌آور بود که فکر کنیم ما دیگر هیچ وقت دور هم نخواهیم بود. بعد حس کردم که حتماً در این جریان من مقصر بودم، آخر من بچه بازی‌کوشی بودم و این احساس به طرز غریبی آزارم می‌داد.

هنوز هم پدر را آخر هفته‌ها می‌بینم. در بقیه اوقات هم واقعاً غم برایش ننگ می‌شود ولی نمی‌توانم در این باره با کسی حرف بزنم. مامان خودش به اندازه کافی ناراحت هست و من نمی‌خواهم با یادآوری پدر، وضع او را بدتر کنم.»



● از نظر قانونی، طلاق تنها یک حادثه است اما از دیدگاه روان‌شناسان، زنجیره‌ای از حوادث به هم پیوسته است که برای همیشه زندگی قربانیان خود را دگرگون می‌کند.

ترک تحصیل می‌کنند. البته آمار نشان می‌دهد که ترک تحصیل و بروز رفتارهای پرخطر در پسران بیش از دختران است. مطالعات انجام شده، بیانگر تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای میان وضعیت تحصیلی بچه‌های طلاق در مقایسه با دیگران می‌باشد. بنا بر تحقیقاتی که توسط انجمن مدیران مدارس آمریکا انجام شده، ۳۰ درصد دانش‌آموزان مدارس ابتدایی که در جمع ممتازند، در حالی که این درصد در میان دانش‌آموزانی که فقط در کنار پدر یا مادرشان به سر می‌برند، به ۱۷ درصد کاهش می‌یافت. کودکانی که والدینشان از یکدیگر طلاق گرفته‌اند، بیشتر از همسالانشان از مدرسه می‌گریزند و تنبیه می‌شوند.

یکی از روان‌شناسان به نام نیکلاس زیل، در سال ۱۹۷۶ وضعیت گروهی از بچه‌های طلاق را که بین هفت تا ۱۱ سال داشتند، مورد بررسی قرار داد. وی با والدین و معلمان آنها نیز مصاحبه کرد و بررسی‌های خود را در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۷ نیز ادامه داد. در سال ۱۹۸۷، کودکان ۱۱ ساله، به ۲۲ سالگی رسیده بودند. بنا بر اظهارات زیل، اکثر جوانان مورد مطالعه، بیشتر به برقراری ارتباط با مادرشان تمایل داشتند، و حتی آنها که مرتب با پدر خود دیدار داشتند، سازگاری چندانی با او نشان نمی‌دادند. زیرا بنا بر مشاهدات جامعه‌شناسان، رفتار این قبیل پدران مانند بستگان کودک است. مثلاً آنان به جای اینکه به کودک در انجام تکالیف درسی کمک کنند، او را به سینما یا رستوران می‌برند. واقعیت این است که در خانواده‌های از هم پاشیده، پدران به جای هدایت و

پژوهشها نشان می‌دهد که: دختران این قبیل خانواده‌ها، صرف‌نظر از نژاد یا وضعیت طبقاتی، بیشتر در معرض انحرافات اخلاقی قرار دارند و احتمال زیادی دارد که در آینده، سرنوشتی مشابه والدینشان داشته باشند. بچه‌های طلاق، تقریباً دو برابر همسالان خود

ادریس هنوز بچه بود که مادر و پدرش از هم جدا شدند. حالا او پسر ۱۶ ساله‌ای است و با مادرش زندگی می‌کند. پدرش دوساره ازدواج کرده و دو دختر دارد.  
«من هیچ وقت حس نکردم زندگی در خانه‌ای که هم پدر باشد و هم مادر، چه معنایی دارد. حالا هم هر وقت پدرم می‌آید که مرا ببیند، آرزو می‌کنم که کاش می‌توانست بماند. ما همدیگر را زیاد نمی‌بینیم، فقط شش ماهی یکبار. دلم می‌خواست پارسال برای تعطیلات می‌آمد اما نتوانست برنامه‌اش را جور کند و من هنوز هم کادویی که برایم فرستاده، نگه داشته‌ام.

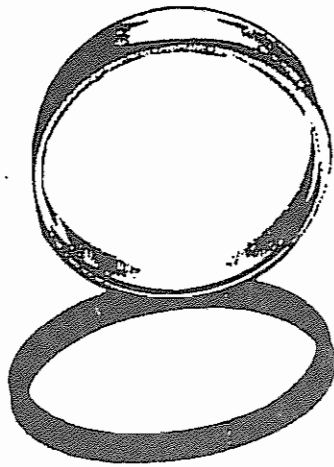
پدر همیشه خودش تنها به دیدنم می‌آید. البته من گاهی به خانه او و نامادریم می‌روم، اما هیچ وقت آنجا احساس راحتی نمی‌کنم. اغلب با دو خواهر کوچک‌تریم بازی می‌کنم اما واقعیتش این است که هیچ وقت خودم را برادر بزرگتر آنها حس نکرده‌ام.  
توی کلاس فقط من بودم که با پدر و مادرم زندگی نمی‌کردم. همیشه حس می‌کردم که با بقیه فرق دارم، و هیچ کس را نداشتم که بتوانم روی او مثل یک دوست واقعی حساب کنم یا از او بخواهم به خانه ما بیاید. شاید اگر پدر و مادرم با هم زندگی می‌کردند، من هم زندگی بهتری داشتم.»

این اشخاص معترض، بر این باور بودند که کودکان باید از زندگی در محیط متشنج خانوادگی خلاص شوند و طلاق باعث آسایش بیشتر آنان می‌شود. اما نتیجه کار این گروه نشان داد که بیش از یک سوم کودکان مورد مطالعه، پنج سال پس از طلاق والدین، دچار افسردگی خفیف و یا شدید بودند. پس از ده سال، تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنان، به افرادی بی‌هدف و سرگردان تبدیل شده بودند که در تحصیل نیز پیشرفت چندانی نداشتند و بعد از ۱۵ سال، بسیاری از آنان که دیگر بزرگ شده بودند، هنوز در برقراری پیوند عاطفی با دیگران مشکل داشتند. البته این موارد شامل تمامی کودکان مورد مطالعه نمی‌شد.

جدودیت والرس‌تین خاطر نشان می‌کند که از نظر قانونی، طلاق تنها یک حادثه است اما از دیدگاه روان‌شناسان، زنجیره‌ای از حوادث به هم پیوسته است که برای همیشه زندگی قربانیان خود را دگرگون می‌کند. طلاق والدین نه تنها برقراری روابط عاطفی جدید را برای نوجوانان دشوار می‌سازد بلکه روابط گذشته آنها با والدین را نیز مخدوش و متغیر می‌کند. کودکان قربانی طلاق، در هر مرحله از رشد، تغییراتی را در روابط خود با والدین متحمل می‌شوند. در یک خانواده خوشبخت و سالم، کودکان نخست به سوی یکی از والدین گرایش یافته و سپس به طرف دیگری جذب می‌شوند. بدین ترتیب کودک طی برقراری این ارتباط، از مهارتها و خصوصیات آنان بهره جسته و پله‌های رشد و ترقی را می‌پیماید اما در خانواده‌ای از هم پاشیده، کودک احساس می‌کند که دسترسی به پدر و مادر در شرایطی که به آنان نیاز دارد، بسیار دشوار است.







### فرم اشتراک

(در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود)



نام: .....

نام خانوادگی: .....

سن: ..... تحصیلات: .....

تاریخ شروع اشتراک: ..... از شماره: .....

نشانی: .....

کد پستی: .....

تلفن: .....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## ● پس از گذشت دو دهه از آغاز تحولات در ساختار زندگی خانوادگی، برای نخستین بار طلاق از دیدگاه کودکان بررسی و حقایق دیگری آشکار شد.

چنین بچه‌هایی برای ادامه تحصیل، مساعدت کمتری از سوی پدر و مادر دریافت می‌کنند. از هم پاشیدگی خانواده‌ها، عامل اصلی بسیاری از معضلات بحث برانگیز اجتماعی به شمار می‌رود. بنابر مطالعات جمعیت‌شناسان در دهه ۸۰، طلاق عامل بیش از نیمی از موارد افزایش فقر در میان کودکان آمریکا بوده است.

بیش از ۷۰ درصد بزه‌کاران که در مراکز بازپروری آمریکا به سر می‌برند، نامشروع بوده و یا پدر و مادرشان از هم جدا شده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که از هم پاشیدگی خانواده، منشاء اصلی افزایش میزان جنایت در شهرهای آمریکاست. اما به رغم وجود این شواهد، تقریباً بحث پیرامون نتایج زیانبار طلاق بر کودک، همیشه خشم و اعتراض برخی محافل را برمی‌انگیزد. بعضی کارشناسان می‌گویند یادآوری رنج و مشقت کودک پس از طلاق، به زن و مردی که پس از سالها نزاع و کشمکش، قصد جدایی از یکدیگر را دارند، قدری ظالمانه است.

به هر حال، تحت هیچ شرایطی نمی‌توان رابطه بین طلاق و آسیب‌های روانی کودکان را نادیده گرفت. طی ۲۵ سال اخیر، تحقیقات وسیعی در این زمینه انجام شده و نتایج گویای آن است که ظاهراً این بزرگسالانند که از مزایای تغییر ایجاد شده بهره‌مند می‌شوند، نه کودکان. این کودکان در واقع نسلی را پدید می‌آورند که از نظر روانی و اجتماعی دچار بحرانهای خاص خود هستند.

شاید دیگر زمان باور این نکته رسیده باشد که: هر طلاقی زوال یک تمدن کوچک است و هیچ کس این واقعیت را بهتر از کودک درک نمی‌کند.

راهنمایی فرزندان، رفتاری معامله‌گر دارند.

بنابر تحقیقات انجام شده، حتی کودکانی که پس از طلاق والدین، نزد مادر خود زندگی می‌کنند و معمولاً رابطه محکمتری با مادرشان دارند؛ با گذشت زمان، در رابطه خود دچار مشکل می‌شوند.

این یافته‌ها مؤید نقش یکسان پدر و مادر در پرورش و سلامت عاطفی کودک است. قطعاً نمی‌توان ادعا کرد که تمامی کودکانی که نزد پدر و مادرشان به سر می‌برند، از هر گونه تزلزل عاطفی به دورند اما می‌توان گفت که فقط معدودی از آنها مشکلاتی را که بچه‌های طلاق با آن روبه‌رو هستند، تجربه می‌کنند.

برخی پژوهشگران چنین استدلال کرده‌اند که کودکان زندگی با ناپدری یا نامادری را تحولی مثبت در زندگی خود می‌دانند؛ چرا که آنها صاحب خواهر، برادر، خاله، عمو و یا عمه جدید می‌شوند. متأسفانه باید گفت که پیچیدگی مشکلات دیگر، ظاهراً مزایای این امر را از بین می‌برد. برای زن و مردی که از یکدیگر طلاق گرفته‌اند، ازدواج مجدد به منزله پذیرش تعهدات جدید و امید به عشق و سعادت دایمی است اما این فرزندان آنها هستند که پس از طلاق والدین، دچار غم، خشم و حس طرد شدگی می‌شوند. بنا به گزارش کمیسیون ملی آمریکا در امور کودکان، احساس تنهایی و افسردگی در کودکانی که با ناپدری یا نامادری زندگی می‌کنند، غالباً بیشتر از همسالان آنهاست. علاوه بر آن، والدین نیز پس از ازدواج مجدد چندان توجهی به کودک ندارند؛ و کمتر به وضعیت تحصیلی و یا فعالیت‌های خارج از برنامه درسی آنها اهمیت می‌دهند. در ضمن،

۱- فرم اشتراک را پر کنید.  
۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰ به نام سجاد زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه سراسر کشور)، واریز فرمایید.  
اصل فیش بانکی و کارت فرم اشتراک (با کپی آن را) نشانی ما پست کنید تا در اسرع وقت ترتیب اشتراک شما آغاز شود.

خوانندگان گرامی خارج از کشور، شما هم می‌توانید حق اشتراک خود را به نشانی زیر واریز نمایید. اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک کامل شده به نشانی ما بفرستید.  
Toronto - Nr. 5001419159

LZ: 20220300  
ERBRAUCHER BANK  
ERLIN. GERMANY

نشانی: تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان  
تلفن: ۸۳۶۲۹۸ - ۸۳۹۱۵۱  
فکس: ۸۸۳۹۶۷۲



# زن و زندگی و زیتون

اگر تا پیش از این، بررسی نقش زن در آثار «عباس کیارستمی» عجیب و نامربوط به نظر می‌رسید، حالا با نمایش زیتون در ختانه زیتون، این بررسی چندان عجیب نیست، وارد شدن از دریچه موضوع زن به دنیای کیارستمی، از آن رو غیرمنتظره می‌نمود که برخلاف آثار فیلمسازان شاخصی چون بیضایی و مهرجویی، زن نمود چشمگیری در فیلمهای کیارستمی نداشته و در تعدادی از آنها، حتی غایب بوده‌است. اما کیارستمی در زیتون در ختانه زیتون، برای اولین بار، عشق را، موضوع اصلی فیلم قرار داده (در فیلم تجربه، موضوع اصلی تنهایی بود و عشق موضوعی فرعی به حساب می‌آمد) و زن در آن نقش محوری پیدا کرده است.

بنابراین نمایش زیتون در ختانه زیتون، بهانه مناسبی برای بررسی نقش زن در مجموعه آثار این فیلمساز است، فیلمسازی که حتی غیبت زنان در فیلمهایش نیز قابل بررسی است. ■

قطعاً هر اثر درخور توجهی را از زوایای بی‌شماری می‌توان نگریست و از همین رو آثار کیارستمی نیز از جهات گوناگون و متفاوت مورد ارزیابی قرار گرفته است. کاوش پر وسواس نقادان، با هدف بیرون کشیدن مفاهیم مختلف که گاه منجر به نتیجه‌گیریهای ضد و نقیض شده، تا آنجا پیش رفته که کسی او را «استندساز راحت‌الحلقوم، ژورنالیستی روشنفکر نما» و دیگری، «آغازگر عصر صداقت در یک سینمای ملی» می‌خواند. اما پس از تمام این موشکافیهای باریک‌بینانه، چه در کارنامه سینمایی این فیلمساز پرکار و چه در دغدغه‌های فکری منتقدانی که در ارتباط با آثار کیارستمی تا «سکوت و جامعه و تنهایی»<sup>۱</sup> نقب زدند، توجه به زن عینی آشکار داشت.

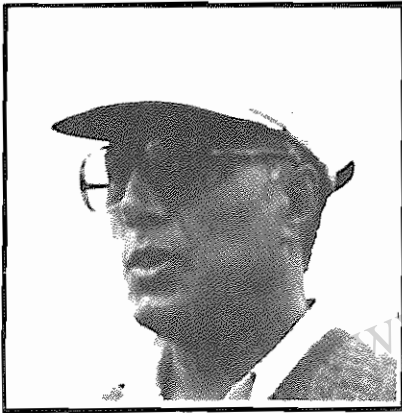
اگر کیارستمی، طی بیش از دو دهه فیلمسازی، همواره مورد قضاوت‌های رنگارنگ قرار گرفت؛ اکنون و در پنجاه و چند سالگی، به چنان چیرگی و کمالی دست یافته، که طیفهای مختلف و بسیار متنوعی، از



# مروری بر حضور زن در آثار عباس کیارستمی

الهام خاکسار

می‌گردد - شاهد باشیم. کودک افلیجی، برای خرید کفش مخصوصش از آقا ناظم اجازه می‌خواهد و از مدرسه خارج می‌شود. پدر که به موقع خود را به مدرسه رسانده، پسرک را در آغوش می‌گیرد و چوبهای زیربغل پسرک را جمع‌وجور می‌کند. انتخاب تنها وسیله نقلیه شخصی پدر (دوچرخه)، رکاب‌زندهای ممتد مرد و موسیقی انتخاب شده بر تصاویر آن دو، به خصوص در جایی که نفس موضوع، خرید کفش برای کودکی افلیج است؛ همدلی تماشاگر را برای رسوخ به دنیای گرم و کوچک آن دو مهیا می‌سازد. متهم کردن مادر و تظهير پدر، تنها به اولیها



ختم نمی‌شود زیرا آنچه در مشق شب نیز معلوم است، دید متحجر و محدود زن، در کنار نگاه مشرف و مبسوط دو پدر حاضر در فیلم است. پدر مجید از تشبیه خانم معلم می‌گوید که کودکش را گرفتار تشمت روحی کرده و پدر به ستوه آمده دیگری که آمار خودکشی کودکان در ژاپن سنتی را گوشزد می‌کند، نگران تأثیرهای سوء نظام آموزشی بر کودکان است. جالب اینجاست که کیارستمی از هر دو مرد معترض حاضر، عقاید همسران غایبشان را جویا می‌شود و آنچه از زبان شوهران می‌شنویم، نمایانگر نگاه ارتجاعی مادران است!

مادر اول، بر طبق ادعای پدر، دائماً از کودکش نمره بیست می‌خواهد، در حالی که پدر عقیده دارد به محض بالا رفتن نمرات از حد قبولی، باید از کودک قدردانی کرد. مادر مجید نیز که مشکل عدم اعتماد به نفس کودک

که مستقیماً با لیاقت زن سرشاخ نشود و در موضع هنرمند زن‌ستیز قرار نگیرد. او قرار است دنیای غریب و مشکل‌دار بچه‌ها را تصویر کند. پس آنچه در قاب قرار می‌گیرد، تصویر بچه‌هاست؛ بچه‌هایی که اسیر دنیای بزرگ‌ترهایی با افکار واپس‌گرایانه‌اند. گرچه به گمان فیلمساز، در این زمینه، بزرگ‌ترها به شکلی کلی مقررند اما با کمی دقت می‌بینیم که زنان مقررترند.

در اولیها، آنچه تصویر می‌شود دنیای بکر و معصومانه کلاس اولیها، در اصطکاک با قوانین طبقه‌بندی شده مدرسه است. کلاس اولیها، بی‌گناه و راست‌گویند و تا پیش از مدرسه‌ای شدن، فردی عمل می‌کنند. در مدرسه، حرف اول را مشارکت و اجتماعی بودن می‌زند؛ پس بچه‌ها ادغام شدن در جمع را می‌آموزند. تمام مسیر فیلم شرح روند مستحیل شدن کودک در اجتماع مدرسه است. در این مسیر، درست آنجا که معضل نومدرسه‌ای بودن به تماشاگر القا شده، تنها زن فیلم (مادر زنبیل به دست یکی از پسر بچه‌ها) سر می‌رسد. او با تأنی و بی‌دغدغه، زمانی برای ثبت‌نام کودکش به خود آمده که یک هفته از شروع سال تحصیلی می‌گذرد. پس در حالی که کودک کلاس اولی، خودبه‌خود، صاحب مشکل است؛ مادر نیز باری بر دوش کودک افزون می‌کند. سهل‌انگاری زن، به یمن وجود و حضور آقا ناظم مهربان رفع و رجوع می‌شود. پسرک غریب در سر صف فرا خوانده می‌شود و مورد تشویق همشاگردیها قرار می‌گیرد. این آقا ناظم که بیش از واقعی بودن، آرمانی می‌نماید و تنها چهره روشن نظام آموزشی در فیلمهای کیارستمی است؛ جای دیگری نیز کودکی را از عقوبت هولناکی که مادر برایش تدارک دیده، می‌رهاند. کودک گریانی که لیوان نارنجیش را گم کرده‌است؛ از ترس مجازات، به آغوش او پناه می‌برد. ناظم موفق به پیدا کردن لیوان می‌شود و کودک از تاوان هراسناک زن خلاصی می‌یابد.

کافی است چنین مادرانی، با تنها پدر فیلم مقایسه شوند تا تبعیض کیارستمی را - آنجا که ذره‌بین به دست، به دنبال بزرگ‌ترهای مقرر

تماشاگران معمولی سینما تا منتقدان و سینماگران نامداری چون گدار، جان‌اتان روزنباوم، ژان کلود کوری ویر... زبان به ستایش او گشوده‌اند. دستیابی به چنین موفقیتی، حاصل تجربه اندوزی تکنیکی، توأم با نگاه انسانی و مجبانه هنرمند به دنیای پیرامون است. چنانکه خود وی می‌گوید: «آن‌وقت‌ها اگر فیلمی می‌ساختم و کسی می‌گفت سیاه است، می‌گفتم این آدم خودفروخته‌ای است و متوجه نیست که وضعیت ما چیست اما حالا فکر می‌کنم زندگی به اندازه کافی سیاهی دارد و بهتر است ما با ساختن فیلمهای سیاه، دوباره مردم را وادار به دیدن سیاهی نکنیم. این به دلیل شرایط سنی و شرایط زندگی است که منجر شده به زندگی کمی امیدوارانه نگاه کنم.»

این «نگاه سفید و امیدوارانه» به دنیای پیرامون، طبعاً شامل زنان هم می‌شود؛ و این اتفاقی است که پس از سالها سرانجام در آخرین اثر کیارستمی رخ داده است.

صرف نظر از فیلمهای کوتاه نان و کوجه (۱۳۴۹)، رنگ تفریح (۱۳۵۱)، دو راه حل برای یک مسئله (۱۳۵۴)، منم می‌توئم (۱۳۵۴)، رنگها (۱۳۵۵)، راه حل یک (۱۳۵۷)، بهداشت دندان (۱۳۵۹)، به ترتیب و بدون ترتیب (۱۳۶۰) که در آن زنان اساساً حذف شده‌اند، در بقیه فیلمهایی که سایه شب‌واری از زن می‌بینیم، آنان در حد یک عنصر خنثی و بی‌فایده و گاه مزاحم، تنزل پیدا کرده‌اند. در حالی که فیلمهای کوتاه یاد شده، همگی برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخته شده و حضور زن نیز به عنوان موجودیتی آشنا و صمیمی با دنیای لطیف کودکان می‌توانست جنبه‌های کاربردی - آموزشی فیلمها را تقویت کند اما، گویی در تمامی این آثار عمده‌اً روش «زن‌زدایی» اعمال شده است.

کیارستمی در ادامه و در فیلمهای اولیها (۱۳۶۴) و مسافر (۱۳۵۳) و مشق شب (۱۳۶۸) از حذف تعمدی نیز فراتر رفته و زن، مادر و معلم را با ایما و اشاره‌های پنهان و نهفته، عاملان تنشهای روحی کودکان معرفی می‌کند. البته او آن قدر باهوش هست

گریانش را گرفته، با محبت‌های نامربوط و بی‌حدوحصر، کودک مضروب و مصدوم از خشونت خانم معلم را زخمی دیگر می‌زند؛ زخمی از جنس مهربانی!

گرچه مسائل عمدتاً آموزشی و تربیتی مطرح شده در فیلم‌های کیارستمی را می‌توان به همهٔ بچه‌ها، اعم از دختر و پسر تعمیم داد اما به دلیل نزدیکی فیلمساز با دنیای پسر بچه‌ها و مردان، در کلیهٔ فیلم‌های آموزشی کیارستمی، راویان به طور کلی و همیشه مذکرند و زنان نیز به رغم غیبتشان، از نیشهای گاه‌وبیگاه، در امان نیستند.

مسافر (۱۳۵۳)، اولین فیلم بلند کیارستمی، دربارهٔ قاسم جولایی، دانش‌آموز دبستانی شیفتهٔ فوتبال است. قاسم درس نخوان که در ملایر زندگی می‌کند، به عشق تماشای فوتبال در استادیوم امجدیه، خرجی مادر را می‌دزدد، توپ و دروازهٔ فوتبال بچه‌های محل را می‌فروشد و با دوربین قلبی از بچه‌ها عکس می‌اندازد تا خرج سفرش را

به دست آورد. سرانجام زمانی که به تهران و استادیوم می‌رسد، به دلیل خستگی و بی‌خوابی، به خوابی عمیق فرو می‌رود و زمانی که از خواب می‌پرد، بازی را تمام شده و ورزشگاه را خالی می‌یابد.

در حالی که مادربزرگ و مادر قاسم جولایی به عنوان زنانی محروم و محدود، می‌توانستند تأکیدی بر تأثیر محرومیت زن بر کودکان و جامعه باشند و اتفاقاً داستان فیلم برای بیان چنین مفهومی نیز کاملاً مهیاست اما ساخت و پرداخت فیلم چنان است که تماشاگر، مادر را فقط در موقعیت ملائمت‌گری سمج و دورافتاده از دنیای کودک می‌شناسد. او که برای تنبیه شدن قاسم به هر دری می‌زند، زمانی که پدر حاضر نمی‌شود در موضع تنبیه‌گر قرار بگیرد، شکایت قاسم را به مدیر می‌برد و مدیر در مقابل چشمان مادر، قاسم را تنبیه بدنی می‌کند. نمای طولانی بدون قطع در این صحنه، تأکیدی بر وضعیت رقت‌آور قاسم و تلاشی در جهت جلب ترحم تماشاگر

است. مادر که چون عامل فتنه‌انگیز، بی‌هیچ نشانی از همدردی یا عطفوت و حتی با رضایت، نظاره‌گر این صحنهٔ غیرانسانی است، نزد تماشاگر به عنوان عامل اصلی این تبانی پلید شناخته می‌شود و طبیعتاً در چنین میزانشنی، سعی در القای محرومیت زنان، کاملاً بی‌معناست زیرا فیلمساز تمام احساس و داوری تماشاگر را در جهت مظلومیت و تأیید حقانیت کودک، از پیش قبضه کرده است.

اما در مسیر سینمای کیارستمی که همواره فیلم‌های داستانی و آموزشی را با پسر بچه‌ها پیش می‌برده، ظهور همسویان (۱۳۶۱)، با حضور دختر بچه‌ها، یک استثناست.

گاری پرشتابی از کوچه‌پس کوچه‌های باریک شهری شمالی می‌گذرد که ناگاه با پیرمردی مواجه می‌شود. پیرمرد که گوشش سنگین است، ناخواسته و ندانسته مسیر کوچه را با طرز راه رفتن مسدود کرده، گاریچی با



## ● «نگاه سفید و امیدوارانه» کیارستمی به پیرامونش، طبعاً شامل زنان هم می‌شود و این اتفاقی است که پس از سالها، سرانجام در «زیر درختان زیتون» رخ داده است.

شاید بتوان موفقترین فیلم در حیطه فیلمهای آموزشی و غیرداستانی کیارستمی دانست. سرکلاس، آقا معلم در حال کشیدن تصویری از ساختمان گوش است. او پشت به بچه‌ها و رو به تخته سیاه ایستاده است که ضرباهنگی تعمدی، به منظور اخلال در نظم کلاس به گوش می‌رسد. معلم روی برمی‌گرداند اما موفق به تشخیص گناهکار نمی‌شود. به محض پشت کردنش به بچه‌ها، ریتم از سر گرفته می‌شود. معلم که فقط جهت صدا را تشخیص داده، دانش‌آموزان دو ردیف آخر را به عنوان متهم فرامی‌خواند. نجات تنها در یک راه است: افشاکردن نام خطاکار. در شکل اول

اولین نماها، محل کار محمد فیروزکوهی است و بعد خرابی اتومبیل، اتهام رشوه‌خواری و عزل او، درگیری با صاحبخانه و دعوی بسیار واقعی زن و شوهر. تمرکز بر شخصیت‌پردازی و طرح تنگناهای مرد، همچون بقیه آثار کیارستمی در گزارش نیز مشهود است. زن فیلم گزارش، نمایانگر زن طبقه متوسط شهری (تهرانی) معرفی شده در ادبیات، مطبوعات، فیلم و نمایش آن سالهاست: خاله زنگ، بهانه‌گیر و غرغرو، بی خاصیت و... اما در نهایت یک قربانی که معلول دنیای مسموم و خالی از انگیزه پیرامونش است. او گرچه شخصیت مثبتی تصویر نشده اما به عنوان یک قربانی، همدلی تماشاگر را برمی‌انگیزد.

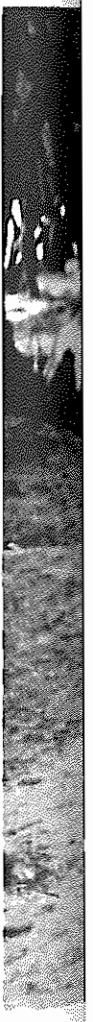
خانه دوست کجاست، گرچه با نگاهی به کتاب چورا خانم معلم گریه کودکی ساخته شده است اما در مقایسه با کتاب، تنها شباهت کم‌رنگی در آن دو دیده می‌شود. قهرمان کتاب، دختر بچه‌ای شاد و دوست داشتنی به نام توتیاست، که اشتهاها دفتر مشق دوستش را با خود به خانه می‌برد و زمانی که پی به اشتباهش می‌برد، اصلاً به دنبال خانه دوست نمی‌گردد بلکه خیلی منطقی می‌نشیند و شب تا دیر وقت مشقها را دوبار، یکبار برای خودش و یکبار برای دوستش می‌نویسد. دوستش که لاابالی و بازیگوش است و معمولاً هم شبها اصلاً نگاهی به دفتر و کتاب و مشق نمی‌اندازد، وقتی فردا مشقهای حاضر و آماده را می‌بیند، تصور می‌کند که شاید دیروز سرکلاس، خودش مشقها را نوشته اما این

شاید بتوان موفقترین فیلم در حیطه فیلمهای آموزشی و غیرداستانی کیارستمی دانست. سرکلاس، آقا معلم در حال کشیدن تصویری از ساختمان گوش است. او پشت به بچه‌ها و رو به تخته سیاه ایستاده است که ضرباهنگی تعمدی، به منظور اخلال در نظم کلاس به گوش می‌رسد. معلم روی برمی‌گرداند اما موفق به تشخیص گناهکار نمی‌شود. به محض پشت کردنش به بچه‌ها، ریتم از سر گرفته می‌شود. معلم که فقط جهت صدا را تشخیص داده، دانش‌آموزان دو ردیف آخر را به عنوان متهم فرامی‌خواند. نجات تنها در یک راه است: افشاکردن نام خطاکار. در شکل اول قضیه، دانش‌آموزان نام همکلاسی خاطی را لو نمی‌دهند و همگی برای یک هفته از کلاس اخراج می‌شوند. پس از گذشت چند روز که به شکل دیزالو (dissolve) نشان داده می‌شود یکی از دانش‌آموزان، خودسرانه، تحریم گروهی را می‌شکند و نام دوست خود را برملا می‌کند. او حق استفاده از کلاس را به دست آورده اما وجدانش، معذب و رفتارش، منقلب است. در شکل اول قضیه، کیارستمی از پدران هفت دانش‌آموز متهم و همچنین تنی چند از روان‌شناسان، هنرمندان، نمایندگان احزاب سیاسی، وزرا و رجالی که همگی چهره‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره بودند، نظرخواهی می‌کند. فیلم دوباره به مسیر خود برمی‌گردد اما این بار با مانوری، شکل دوم قضیه به تصویر درمی‌آید؛ شاگردان اخراجی پایداری می‌کنند و پس از یک هفته سکوت، به سر کلاس بازمی‌گردند. دوباره از همان افراد خواسته می‌شود که در مورد شکل دوم قضیه اظهار نظر کنند. با اینکه بیشترین زمان فیلم، به شکل مصاحبه، صرف تک‌گویی افراد شده است اما نقطه عزیمت فیلم، دور زدن ناگهانی و برعکس شدن غافلگیرکننده موضوع، همراه با پایان درخشان (تیتراژ پایانی فیلم، صدای همان ضرب دانش‌آموز ناشناس است که به شکلی جمعی نواخته می‌شود) این فیلم را تبدیل به اثری به یادماندنی می‌کند. در کنار مصاحبه‌شوندگانی که پایداری دانش‌آموزان را ضدارزش و لگدمال کردن حقوق دیگران توصیف می‌کنند، دو زن مصاحبه‌شونده بر اتحاد کودکان درود

اشاره چوب به پیرمرد می‌فهماند که خود را کنار بکشد. این مقدمه برای معرفی پدر بزرگ و ناشنوایی کمی طولانی است. پیرمرد در بازار شهر چرخ می‌زند و هر جا که سروصداها را مزاحم تشخیص می‌دهد، سمعکش را از گوش درمی‌آورد. او به همین ترتیب وارد خانه می‌شود و در را برای ورود دخترهایش باز می‌گذارد اما پسر بچه همسایه در را می‌بندد. نوه‌های بابابزرگ - دو دختر بچه - از دبستان باز می‌گردند ولی بابابزرگ سمعکش را از گوش در آورده است. و صدایشان را نمی‌شنود. رفته رفته هم مدرسه‌ایهای دخترکان، به یاری می‌شتابند و در پشت خانه پدر بزرگ اجتماع تظاهرات گونه‌ای برپا می‌شود. بچه‌ها با هم فریاد «بابابزرگ درو واکن» سر می‌دهند و عاقبت پیرمرد را متوجه خود می‌کنند.

همسرایان تنها فیلمی است که در آن با حضور دانش‌آموزان دختر روبرویم اما حتی در این فیلم، شخصیت اصلی پدر بزرگ است. فیلم گرچه پیام همبستگی و تعاون می‌دهد اما عمده زمان هفده دقیقه‌ای فیلم صرف بابابزرگ شده است. کیارستمی در ازای انبوه دختران شعار دهنده کنار پنجره، همسر پدر بزرگ یا مادر بچه‌ها را اصلاً نشان نمی‌دهد. تا آنجا که بیننده گمان می‌برد پدر بزرگ، خود مسئول و مراقب نوه‌هاست. فیلمساز، دختران را در لانگ‌شات و بسیار کلی، اما پدر بزرگ را با وسواس و دقت نشان می‌دهد تا آنجا که نماهایی از فیلم با مثلاً دانه‌باشیدن پیرمرد برای کبوترها، اصلاً مرحله لازمی برای پیشرفت داستان احساس نمی‌شود. ایرج کریمی در کتاب عباس کیارستمی فیلمساز و ثالثیست می‌نویسد: «همسرایان بر اساس نوشته‌ای از محمد جواد کهنمویی است اما کیارستمی علاوه بر بسط نوشته اصلی، که کارمایه فیلمی پنج دقیقه‌ای بوده است، تغییرات اصولی و عمده‌ای در آن داده است. از جمله در نوشته اصلی، پسران بابابزرگ به در خانه می‌رسند که در فیلم، به دختران او تبدیل شده‌اند و همه اینها نمی‌تواند بدون معنا باشد اما نویسنده درباره این منظور و معنا، به عمد، توضیح بیشتری نمی‌دهد.»

قضیه شکل اول، شکل دوم (۱۳۵۸) را





موضوع از نگاه خانم معلم نکته‌سنج پنهان نمی‌ماند و کودک را بازخواست می‌کند. توتیا که دوست خود را بی‌گناه می‌داند، موضوع را اعتراف می‌کند و خانم معلم که از اشتباهش سخت نادم است، سرکلاس به گریه می‌افتد. در اینجا، بقیه بچه‌ها که درست ماجرا را نفهمیده‌اند از خود می‌پرسند: چرا خانم معلم گریه کرد؟

این خانم معلم مهربان، در فیلم تبدیل شده به خدابخش دفاعی (بازیگر نقش معلم) که با آن نگاه سرد و بی‌روحش، آدم را جان به‌سر می‌کند. توتیا نیز طبعاً در چنین فضایی، به ناچار جای خود را با پسر بچه‌ای روستایی عوض می‌کند و تبدیل می‌شود به بابک احمدپور. طبق معمول زن نیز در خانه دوست کجاست؟ به عنوان دم‌دست‌ترین دستاویز برای نشان دادن انزوای کودکان، وسیله‌ای می‌شود شبیه به آن چه تاکنون در فیلمهای کیارستمی بود و اتفاقاً کاملاً نزدیک به زن در زندگی و دیگر هیچ. این نزدیکی تا حدی است که به راحتی می‌توان «مادر» فیلم خانه دوست کجاست؟ را با «مادر» فیلم زندگی و دیگر هیچ اشتباه گرفت.

در خانه دوست کجاست؟، بابک گرفتار اطرافیانی است که گویی همگی دچار عارضه زبان نفهمی شده‌اند. اولین نماینده این اطرافیان نیز مادر است. هنگامی که بابک درمی‌یابد دفتر مشق دوستش را اشتبهاً با خود به خانه آورده؛ مترصد بازگرداندنش به همشاگردی می‌شود ولی مادرش انگار اصلاً او را نمی‌بیند و حرفهایش را نمی‌شنود. در مقابل تمام توضیحات کاملاً واضحی که بابک درباره گرفتاریش می‌دهد، مادر هیچ نمی‌فهمد تا آنجا که پسرک دفتر خودش و دوستش را جلوی چشمان مادر می‌گیرد و می‌گوید: «مادر! نگاه کن! این دفتر من است، آن هم دفتر محمدرضا! بین هر دو مثل هم است، من باید این دفتر را به صاحبش برسانم...» در مقابل اصرار پایان‌ناپذیر کودک، مادر برای ختم موضوع، با جملاتی سرد و تحکم‌آمیز می‌گوید: «برو بشین دژست را بخوان و لا می‌زنم مغزت را داغان می‌کنم.» و حین رخت شستن تکه‌ای لباس را به سوی کودک پرت می‌کند.

«مادر» خلع شده از منطق در فیلم زندگی و دیگر هیچ نیز چهره‌ای شبیه به «مادر» خانه دوست کجاست؟ دارد. بجز دستی زنانه که شیشه شیرکودکش را از پنجره مینی‌بوس

بیرون می‌آورد و از پویا نوشابه می‌خواهد؛ زنان و دخترکانی دیگر هم به سؤالات کارگردان پاسخ گذرا می‌دهند اما تنها زن فیلم، مادری است که کودک کلاس اولیش را در زلزله از دست داده. او نیز همچون مادر بابک، بر سر تشت لباسشویی نشسته و گهگاه بر بقیه فرزندان بر جای مانده از زلزله، لعن و نفرین می‌فرستد و به آنها پرخاش می‌کند. گفت‌وگوی زن با پسرک (پویا) به سادگی، استدلال پسر بچه را در یک کفه و منطق زن را در کفه‌ای دیگر قرار می‌دهد اما آنجا که پویا قصه حضرت ابراهیم و تطابقش را با موضوع روز - قربانیان زلزله - برای زن روشن می‌کند؛ زن بی‌هیچ ادعایی، به سادگی تسلیم ذکاوت کودک می‌شود و از او می‌پرسد: «تو این حرفها را از کجا یاد گرفتی؟»

در حالی که موضوع زندگی و دیگر هیچ، بیرون کشیدن سفیدی از دل سیاهی و یافتن بارقه‌هایی روشن و امیدبخش در سرزمینی زلزله‌زده و داغدار است؛ کیارستمی حتی در اینجا نیز نگاه مالامال از سرخوردگی نسبت به معلم و مدرسه را ابراز می‌کند. پویا با هدف التیام دادن زن فرزندمرده می‌گوید: «اگر بچه‌ها در زلزله مُرد، زیاد غصه نخور چون اگر هم زنده می‌ماند، تازه باید می‌رفت مدرسه و کلاس اول!»

این طنز ظریف و گزنده، نمونه‌ای از روش القای غیرمستقیم کیارستمی است. او برای تبیین منظور خود، پرچم به دست نمی‌گیرد بلکه به ظاهر، تماشاگر را با برشی از واقعیات تنها می‌گذارد. گرچه این تکه‌های واقعی، به خصوص در مشق شب و اولیها و کلودآپ، و حتی در زندگی و دیگر هیچ به شکلی گزارش‌گونه پرداخت شده‌اند اما با نگاهی دقیقتر پی می‌بریم که این «واقعیتها» از صافی ذهن فیلمساز عبور کرده و از دریچه دوربین او به تصویر کشیده می‌شود بنابراین شامل سلیقه‌ای شخصی و صاحب‌مهر و نشان خاص خالق اثر شده‌اند. اتفاقاً همین نگاه شخصی، از زاویه موردنظر ما نیز نتیجه همیشگی را دائماً تکرار می‌کند: محبت و همدلی آرمانی فیلمساز از طریق پیرمردها - بجز معدودی استثناها - و پسر بچه‌ها به درون



● صرف نظر از بعضی فیلمهای کوتاه کیارستمی که در آنها زنان اساساً حذف شده‌اند، در بقیه فیلمها سایه شبح‌واری از زن می‌بینیم. آنان در حد یک عنصر خنثی و بی‌فایده و گاه مزاحم، تنزل یافته‌اند.



فیلمها سرریز می‌شود و زنان نه وسیله‌ای برای طرح این محبتند و نه چیزی از این حس عاطفی نصیبشان می‌شود.

کلوزآپ برگرفته از ماجرای واقعی است که در آن حسین سبزیان، جوانی که به دلیل شباهت با مخملباف، خود را به جای او جا می‌زند؛ قصد کلاهبرداری از خانواده آهنخواه را دارد. نگاه کیارستمی به این موضوع اجتماعی، پر از اغماض و رأفت نسبت به کسی است که جمع او را گناهکار می‌داند. ظاهراً در این فیلم، موضوع از اساس، آن چنان به زن مربوط نیست و زن در اینجا فقط آغازگری برای این سوءتفاهم معرفی می‌شود زیرا خانم آهنخواه است که در اتوبوس با سبزیان مواجه شده و هم اوست که اول بار به دام دروغ و دسیسه سبزیان می‌افتد و پای سبزیان را به خانه باز می‌کند. در لحظاتی که دروغ سبزیان برملا می‌شود و آمده‌اند تا او راه برای دستگیری ببرند، خانم آهنخواه خطاب به دیگران می‌گوید: «برای بردن او عجله نکنید، او هنوز ناهار نخورده و تا غذا نخورد، نمی‌گذارم او را ببرند...» رفتار انسانی و واکنش مادرانه و طبیعی خانم آهنخواه، برخلاف آنچه از مادران ساخته و پرداخته کیارستمی تا به اینجا سراغ داشتیم به این دلیل است که او شخصیتی واقعی و ماجرا، ماجرای عینی است. بنابراین آنچه را می‌بینیم گرچه بُرش مورد علاقه هنرمند اما محدود به ماجرای از پیش شکل گرفته است. بنابراین فیلمساز در اینجا نیز گرچه ردّ و نشان شخصی خود را برجای می‌گذارد اما با وجود چهره‌ها و روحیات صاحب هویت، مکلف به تبعیت از آنچه روی داده، نیز هست.

۲۵ سال بود که کیارستمی فیلم می‌ساخت و تا چندی پیش، هیچ کس از او نپرسید یا در بررسی فیلمهایش ننوشت که چرا زنان در فیلمهای او غایب یا کم‌رنگ یا خنثی و بی‌خاصیت و یا منفی هستند؟ اما در زن درختان زیتون، زن چنان نقش پررنگ و مثبتی دارد که برای اولین بار، خبرنگاری از او درباره موضوع زن سؤال کرده و کیارستمی هم پاسخ مفصّلی در این زمینه داده است. او در این مصاحبه، به شیوه خاص خود، ضمن بازی با کلمات، زن ایرانی را صاحب اقتدار

بازی در نقش داماد انتخاب می‌کند و این بار بازیگر نقش عروس، حاضر به صحبت کردن نیست. کارگردان ماجرا را پیگیری می‌کند و معلوم می‌شود که حسین رضایی (بازیگر نقش داماد) خواستگار سابق طاهره (بازیگر نقش عروس) بوده و چون پدر و مادر طاهره که در زلزله درگذشته‌اند، به این پیشنهاد پاسخ منفی داده‌اند؛ دختر حاضر به صحبت کردن با حسین نیست. بالاخره دختر حاضر به بازی می‌شود و در جریان فیلمبرداری، جوان موفق می‌شود با سماجت بار دیگر از احساسش، با دختر صحبت کند اما دختر همچنان به پیشنهاد او

خوانده است و گفته است که در این فیلم او سه زن مقتدر را نمایش داده است: طاهره، مادر بزرگش و خانم شیوا. و اما موضوع زن درختان زیتون درباره گروهی است که برای تهیه فیلمی به منطقه زلزله‌زده رودبار می‌روند. در صحنه‌ای قرار است دختر و پسری بومی، نقش عروس و دامادی را بازی کنند که روز پس از زلزله با هم ازدواج کرده‌اند. در برداشته‌های اول، بازیگر نقش داماد، لکت زبان پیدا می‌کند و موفق به گفتن دیالوگ نمی‌شود. کارگردان، جوانی را که جزو خدمه گروه است برای

پاسخ نمی‌دهد. پس از پایان این صحنه، جوان در راه خانه دختر، به دنبال او می‌رود و سرانجام جوابش را می‌گیرد.

پس از نمایش این فیلم در خارج از کشور، از کیارستمی در مورد سرد و منجمد بودن شخصیت‌های زن فیلم (طاهره و خانم شیوا) سؤال شده است: چرا طاهره در شانزده سالگی و در بحبوحه جوانی این همه بی‌تفاوت است؟ چرا خانم شیوا با رفتار سرد خود، گویی با دیگران قطع رابطه کرده است؟ و کیارستمی در پاسخ این خبرنگار خارجی گفته است: «من هیچ شخصیتی را خودم خلق نمی‌کنم. اگر چنین الگوهایی در کشور خودمان وجود نداشته باشد، دلیلی برای طرحش نداریم. من باز هم وقتی می‌خواستم بیایم اینجا، سری به طاهره زدم و باور کنید وقتی طاهره را می‌بینم، دلم برای تنهایی او به شدت می‌سوزد. دخترهایی شبیه به او هستند که بر اثر شرایط اجتماعی، زلزله و مصیبت‌های اجتماعی دیگر، این طور تنها زندگی می‌کنند، دختری که تنها دمخورش یک مادر بزرگ است.»

خانم شیوا هم به عنوان زن شهری، عصبی است. از خانه و زندگی‌اش جدا شده آمده در محیط کار. طبیعی است که بخشی به کار فکر می‌کند و بخشی به مسئولیت‌ها و مشکلات دیگرش.

اما برخی از منتقدان خارجی، در مورد دو چهره شاخص «زن» فیلم، نظرات خوش‌بینانه‌ای دارند. خانم دوربا یانگ، منتقد نشریه ژرژیتی، نوشته

است: «هنگامی که کارگردان (کشاورز) دختر موردنظرش را از میان تعدادی از دختران بومی انتخاب می‌کند، مرز میان داستان و مستند به تدریج محو می‌شود و اگر شخصیت‌های قوی دیگری وارد ماجرا نشده بودند، این بازی به زودی خسته‌کننده می‌شد. اولین نفر خانم شیوا است، دستیار قوی و مصمم کارگردان که بازیگران را مثل یک گروه‌بان آموزشی به خط می‌کند.» فیلیپ رویه، منتقد فرانسوی نیز در

توصیف طاهره نوشته است: «داستان زیر درختان زیتون در سرزمینی می‌گذرد که احساسات دختر جوان بسیار عقیفانه بیان می‌شود.»

حالا ببینیم اقتدار سه زن فیلم، طاهره، خانم شیوا و مادر بزرگ، چگونه است. اقتدار مادر بزرگ در پاسداری از سنت‌هاست. سنت‌هایی که مانع وصال حسین و محبوبش شده است. گویی او سخنگوی مُردگان و پاسدار میراث آنان است. مُردگانی که حسین معتقد است اگر آنها (پدر و مادر طاهره) زنده بودند، شاید به او جواب مثبت می‌دادند اما مادر بزرگ با قاطعیت می‌گوید که اگر هم زنده بودند، جواب همین بود. کیارستمی برخورد با سنتها را کاری بسیار دشوار و ظریف می‌داند و موضعگیری قاطع در این زمینه را ناممکن. به همین جهت برخورد مادر بزرگ با حسین هیچ بر هیچ، به نفع طرفین پایان می‌یابد. تماشاگر نه می‌تواند مادر بزرگ را محکوم کند، نه می‌تواند جانب او را بگیرد. راستی اگر خودمان به جای مادر بزرگ بودیم،



دخترمان را به حسین می‌دادیم؟ اگر پدر بزرگ با یک در خانه دوست کجاست؟ بر او تسلط دارد و نظرش را بر او تحمیل می‌کند، اینجا نسل قدیم است که از بی‌توجهی جوانها گلایه دارد. مادر بزرگ شکایت طاهره را به خانم شیوا می‌کند که ظرف آب را برایش از پله‌ها بالا نیاورد. و طاهره به عنوان انسانی خواهان استقلال و خودرأی معرفی می‌شود و در نهایت هم شخصاً بر خلاف نظر مُردگان و پاسدار میراث آنها، خودش به حسین جواب

موردنظر را می‌دهد.

سرسختی طاهره در برابر اصرار فراوان حسین، هم می‌تواند نشانه‌ای از قدرت او تلقی شود، هم حاکی از قید و بندی باشد که پاسخ منفی پدر و مادرش بر دست و زبان او بسته است. با این حال به نظر می‌رسد که او تا پایان فیلم، با آزادی و تصمیم و اراده خود در برابر حسین مقاومت می‌کند. حتی جروبوت او با خانم شیوا برای نپوشیدن لباس محلی، نشانه‌ای از مقاومت ملایم دخترانه اوست. صرف نظر از قیدوبندهای اجتماعی، او هم در عشق و عاشقی و هم در عرصه بازیگری، مطلقاً سهل‌الوصول نیست. او که کم حرف و رازگونه تصویر شده، درهاله همین سکوت، بیشتر دست‌نیافتنی به نظر می‌آید و نه تنها در برابر حسین، که در مقابل کارگردان هم رام‌شدنی نیست. تا آنجا که عاقبت جواب سلام حسین را نمی‌دهد یا او را «آقا» خطاب نمی‌کند و کار فیلمبرداری را لنگ می‌گذارد. اما سکوت طاهره در برابر درخواستهای مکرر حسین، بیش از آنکه نشانه ترس و

پایبندی او به سنت‌های مُردگان باشد، انگار بیشتر از خواست درونیش سرچشمه می‌گیرد. طاهره به پوشیدن لباس محلی علاقه‌ای ندارد و آن را منسوب به کولیها یا بیسوادها می‌داند، یعنی بیشتر گرایش به تجدد دارد تا سنتها. پس اگر به حسین پاسخ مثبت نمی‌دهد، چه بسا واقعاً در او جاذبه‌ای نمی‌بیند. بد نیست در خلوت از خودمان پرسیم: راستی اگر خودمان جای

طاهره بودیم، چه جوابی به یک کارگر ساده بی‌سواد می‌دادیم؟

به رغم مبهم گذاشته شدن پاسخ طاهره به حسین در نمای پایان (هرچند با نشانه‌هایی تأیید نشده از یک پاسخ مثبت)، سرسختی و استقلال‌ی را که کیارستمی از این شخصیت محوری فیلمش نشان می‌دهد، می‌توان تحولی مثبت از نگاه فیلمساز به زنان تلقی کرد. در فیلم تجویه - اولین فیلم کیارستمی که عشق یکی از مضمونهای آن بود - دخترک با نگاهی



تسخرآمیز و متفتن، انگار با عاشق کم سن و سالش که مشتاقانه به دنبال ماشین می‌دوید، تفریح می‌کرد اما در اینجا طاهره اگر به حسین پاسخ نمی‌دهد، حداقل او را تحقیر نمی‌کند. اگر ممد، شاگرد عکاسخانه فیلم تجربه، حاضر است نوکری خانه محبوب را هم بپذیرد، حسین صاحب چنان عزت نفسی است که از سلام نکردن طاهره، شکایت نزد کارگردان می‌برد و در فصل ماقبل آخر هم به طاهره می‌گوید که اگر پاسخ او منفی است، کافیست که فقط بگوید، تا حسین دیگر تکلیفش را بداند و پی کارش برود چون «برای او زن قحط نیست». اتفاقاً کارگردان هم همین نظر را دارد و پس از برخورد با دختر کولی، تصمیم می‌گیرد چنانچه طاهره به بدقلقی‌هایش در برابر حسین ادامه دهد، او هم برای حسین «دستی بالا کند». اما حسین بیسواد آن قدر اعتماد به نفس دارد و بلندپرواز است که خود را هم‌شان «بیسوادها» و «خانه‌نندارها» نمی‌داند و چشم به مرتبه بلندتری دارد. اگر کولی می‌تواند در



- در فیلمهای «اولیها» و «مشق شب» فیلمساز از حذف تعمدی نیز فرا رفته، زن، مادر و معلم را با ایما و اشاره‌های پنهان و نهفته، عاملان تشهای روحی کودکان معرفی می‌کند. البته او آن قدر باهوش هست که مستقیماً با لیاقتهای زن سرشاخ نشود و در موضع هنرمند زن‌ستیز قرار نگیرد.
- طبق معمول در «خانه دوست کجاست؟»، نیز، زن به عنوان دم‌دست‌ترین دستاویز برای نشان دادن انزوای کودکان طرح و به عنوان نماینده اطرافیان زبان نفهم «بابک» معرفی می‌شود.

اتفاق را باید به فال نیک گرفت؛ هرچند در فیلم بعدی ممکن است «طاهره نیمه‌جان در زلزله بعدی، با دیواری که حسین به عمد روی او خراب می‌کند، کشته شود.» تا آن زمان سکوت می‌کنیم و همین تصویر سفید و مثبت زین در دختان زیتون را به خاطر می‌سپاریم.

یادداشتها:

- ۱ - ۱۰ فیلم، ۱۰ نقد؛ نوشته مسعود فراسنی، انتشارات برگ، چاپ اول، سال ۷۰، ص ۱۸۸.
- ۲ - ۱۰۰ فیلم تاریخ سینمای ایران؛ نقد جمشید اکرمی بر فیلم گزارش، به انتخاب احمد امینی، انتشارات فیلم، چاپ اول، سال ۷۰، ص ۲۵۶.
- ۳ - عباس کیارستمی فیلمساز رئالیست؛ نوشته ایرج کریمی، انتشارات آهو، چاپ اول، سال ۵۶، ص ۱۰۵.
- ۴ - ماهنامه فیلم، شماره ۱۶۷، گزیده چند گفتگوی رادیویی خارجی با عباس کیارستمی؛ دخیال ندارم صندلیم را عوض کنم، ص ۶۶.
- ۵ - ماهنامه فیلم، شماره ۱۶۸، گفت‌وگوی جمعی با عباس کیارستمی، هدف: حذف کارگردانی، ص ۱۲۳.

او البته به حکم وظیفه با طاهره و حسین کلنجار می‌رود؛ همان طور که برای پیشبرد وظایفش به عنوان منشی صحنه، با بقیه، حتی کارگردان هم کلنجار می‌رود و امرونهی می‌کند اما با مادر بزرگ، همدل و مهربان و زنی وظیفه‌شناس است. ابتدا سعی می‌کند حسین را که پادوی گروه است، از خواب بیدار کند اما وقتی می‌فهمد که حسین شب قبل، کم خوابیده؛ از کارگردان می‌خواهد که اجازه بدهد حسین بیشتر استراحت کند. او پرکارترین عضو گروه است که زودتر از همه از خواب بیدار می‌شود و به جای دستیار کارگردان، دیگران را از خواب بیدار می‌کند و به جای مسئول تدارکات، رانندگی وانت را هم برعهده می‌گیرد و دغدغه آب دادن به گلدانهای تشنه را هم در سر دارد.

همه این اتفاقها در مورد زنان، در فیلمی از کیارستمی رخ داده که هیچ کس چنین انتظاری از او نداشته است. تا همین جا، این

زمینه عشق و عاشقی رقیب بالقوه طاهره باشد؛ صالح‌پور، همکلاسی طاهره (او را در فصل آغاز فیلم دیده‌ایم و یکی از انتخابهای کارگردان بوده)، نیز می‌تواند رقیب طاهره در زمینه بازیگری باشد. کسی چه می‌داند؛ شاید در پس ذهن طاهره، صالح‌پور به عنوان یک رقیب عشقی هم امکان از قوه به فعل درآمدن را دارا باشد!

در اینجا می‌بینیم در سکانس اول، اعتراض صالح‌پور به کارگردان هم در میان چهره‌های خاموش بقیه دختران، تلاشی برای توجه دادن تماشاگر به اوست. به همین جهت، هنگامی که طاهره، پس از امتناع روز اول، می‌فهمد که ممکن است صالح‌پور جایگزین او شود، تسلیم می‌شود و تن به بازیگری می‌دهد. خانم شیوا به عنوان زنی از نسل میانه مادر بزرگ و طاهره اما متعلق به شهر، آن گونه که با کم‌لطفی در باره‌اش گفته‌اند، زنی سرد و خالی از عاطفه نیست.